



سفر به سن پترزبورگ

ونیز + فلورانس = سن پترزبورگ

● عکس و متن: گشتاسب فروزان

یکی از حواریون حضرت عیسی^ع که او را حامی این شهر می‌پندارند.

تاریخ روسیه با وقایع این شهر عجین شده و اکثر وقایع تاریخی سه قرن اخیر این کشور در سن پترزبورگ رخ داده است. وقوع انقلاب ناموفق ۱۹۰۵ میلادی و پیروزی انقلاب ۱۹۱۷ میلادی که بر امپراتوری روماتوف‌ها مهر پایان زد و هم‌چنین مقاومت ۹۰۰ روزه در مقابل محاصره‌ی ارتش آلمان نازی در جنگ جهانی دوم، اتفاق‌های مهم این شهر است که در حافظه‌ی تاریخی آن تا ابد باقی می‌ماند.

سن پترزبورگ، شهر مجسمه‌هاست؛ ساخت مجسمه‌ی پادشاهان و سرداران، یکی از روش‌های زنده نگاه‌داشتن خاطره‌ی پیروزی در جنگ‌های بی‌شمار روسیه محسوب می‌شود که از معروف‌ترین آن‌ها می‌توان به مجسمه‌ی «الکساندر نوسکی»، سردار پیروز در جنگ سوئد، مجسمه‌ی برنزی «پتر کبیر» اولین امپراتور روسیه و بانی شهر، تندیس برنزی امپراتور متفکر «نیکلای اول» در میدان اسحاق مقدس، مجسمه‌های چهار اسب سرکش بر روی پل «آنیچکوف» که توسط «کلودت»، طراح و ریخته‌گر روسی ساخته شده، اشاره کرد.

شریان اصلی شهر، خیابان «پراسپکت نوسکی» است. خیابانی که در قرن ۱۷ میلادی به‌دست معماری فرانسوی، طراحی و ساخته شد. کلمه‌ی «پراسپکت» در زبان روسی به‌معنای خیابان پهن با امتداد طولانی و مستقیم است. در اوایل قرن نوزدهم میلادی، این خیابان توسط چندین معمار نئوکلاسیک، تقریباً به‌طور کامل بازسازی شد و به‌عنوان یک محیط شهری خاص شکل گرفت.

ادامه در صفحه‌ی ۵

وقتی مسئول آژانس مسافرتی، وسط چله‌ی تابستان گفت: «لباس گرم یادتان نرود!» فکر کردم ما را سر کار گذاشته است. اما وقتی شب‌ها در خیابان‌هایی با معماری زیبای «باروک» و «نئوکلاسیک» و کانال‌های بی‌شمار این شهر رازآلود قدم می‌زدیم که در ادبیات روس به شهر اشباح و سایه‌ها معروف است، فهمیدم آن مسئول پری‌راه نمی‌گفت! سرمای خفیفی از لابه‌لای لباس‌های ضخیم، تمنان را قفلک می‌داد.

پایه‌های این شهر بر آب است و «پتر کبیر»، اولین امپراتور روسیه در سال ۱۷۰۳ میلادی با ساختن قلعه‌ی «پتروپاول» در جزیره‌ی «زایچی»، سنگ بنای آن را گذاشت و به مرور تعداد جزیره‌ها به ۴۴ رسید و شهر با پل‌های بسیار شکل گرفت. سن پترزبورگ از سال ۱۷۱۲ تا ۱۹۱۸ میلادی، پایتخت و مقر امپراتوران روسیه تا آخرینشان، یعنی «نیکلای دوم» شد. این شهر، فقط پایتخت تاریخی روسیه محسوب نمی‌شود، بلکه پایتخت علمی و فرهنگی هم هست. اولین دانشگاه روسیه و نخستین موزه‌ی هنری و آکادمی علوم نیز در این شهر شکل گرفتند و شاعران و نویسندگان بزرگی چون «الکساندر پوشکین»، «فئودور داستایوفسکی»، «آنتوان چخوف» و دانشمندانی نظیر «دمتری مندلیف»، «میخائیل لومونسف» و... در این شهر زندگی و فعالیت کرده‌اند.

این شهر در کوچه‌ها و خیابان‌ها و در دل رودخانه بزرگ «نوا» که ۳۲ کیلومتر آن از میانش می‌گذرد، سرگذشت عجیبی را پنهان کرده است. اولین شگفتی، نام اوست؛ نامی که در شرایط تاریخی مختلف تغییر می‌کرد؛ «پترزبورگ»، «پتر گراد»، «لنینگراد» و سرانجام «سن پترزبورگ»، به‌معنای شهر پتر مقدس،



عکس: مجتبی جاننیش/همشهری

آرمیده در لابه‌لای گل سرخ

● نفیسه مجیدی زاده

۱. او را با لباس مشکی دیدم، بالباسی خاکی! او را روی تپه‌های بلند در بیابان‌های دور دیده‌ام؛ دور از وطن، برای حفظ وطن! او را روی ماشین‌های بلند پر از گل‌های سرخ دیدم، خوابیده در لابه‌لای پرچم ایران؛ در مسیری بین میدان امام حسین^ع و میدان آزادی، در پوسته‌های سبز «بدرود فرمانده».

۲. سحرگاه دوشنبه ۱۶ دی، بین جمعیتی که نگاه‌هایشان یخ‌زده است سوار مترو می‌شویم؛ اما از دروازه‌ی شمیران دیگر امکان تغییر خط برای رفتن به سمت ایستگاه انقلاب نیست. همراه با جمعیتی که از مترو بیرون می‌روند به خیابان انقلاب می‌رسیم.

۳. ابتدای مسیر راه باز است؛ اما کم‌کم از دحام زیاد می‌شود. تا جایی که امکان حرکت نیست در نهایت در نزدیکی خیابان وصال از مردم می‌خواهند از همان مسیری برگردند که آمدند.

۴. سردار در نوجوانی، کمک پدرش، بنایی می‌کرد، در جوانی پیمان کار سازمان آب بود تا این که عراق به ایران حمله کرد. هشت سال حضور در جبهه‌های دفاع مقدس و سپس جنگ با قاچاقچیان مواد مخدر و اشار مرزهای شرقی و پس از آن فرماندهی سپاه قدس و جنگ با داعش! او هرگز پشت میز نشست تا آن صبح غریب!

۵. نوجوان‌های زیادی را می‌بینم که از سپرهای ماشین‌های بلند سپاه‌پوشی که بین جمعیت در حرکت‌اند، بالا می‌روند. آن‌ها پرچم‌های سرخ دستشان گرفته‌اند، روزنامه‌ی همشهری در دستشان است با تصویری از یک پسر نوجوان که صورتش پشت صورت سردار پنهان شده است.

۶. تصویر آن ماشین آتش گرفته و مچاله شده بین نخل‌ها و دیوارهای بلند و سیم خاردارها را دیده‌ام؛ تصویر آن ترور. ترور یعنی ضربه‌زدن از پشت!

۷. تشییع سردار روز دوشنبه در تهران، به خبر مهم رسانه‌های جهان تبدیل شد. خبرنگار نیویورک تایمز در توییتی نوشت: «در طول ۲۵ سال فعالیت در ایران تاکنون چنین جمعیتی ندیده‌ام!»

۸. خبرنگار روزنامه‌ی فرانسوی لوفیگارو نوشت: «تجمعاتی که در ایران به مناسبت بزرگداشت سردار سلیمانی برگزار می‌شود به احتمال زیاد گسترده‌ترین تجمع بعد از رحلت آیت‌الله خمینی (در سال ۱۹۸۸ است!)»

۹. در نهایت سردار سلیمانی پس از سفرهای بسیار طبق وصیت خودش در مزار شهدای کرمان به خاک سپرده شد. او وصیت کرده است: «قبر من ساده باشد؛ مثل دوستان شهیدم بر آن کلمه‌ی سرباز قاسم سلیمانی را بنویسید نه عبارت‌های عنوان‌دار.»



۱۹ سالگی و مهر شما خوانندگان

با مهر شما ۱۹ سالگی را تمام کردیم. هفته‌ی گذشته هفته‌نامه‌ی دوچرخه در ایام واقعی خودش منتشر شد. بعد هم در فضای مجازی و تلفن‌ها، پیام‌هایی که دریافت کردیم؛ مهربانان شدید و از تک تک شما عزیزان سپاس گزاریم. اگر چه هفته‌نامه‌ی دوچرخه برای مخاطب نوجوان منتشر می‌شود، اما در این سال‌ها سالمنان عزیز هم که سروران ما هستند، مخاطب جدی دوچرخه‌اند. دلیل این همراهی به خاطر نثر و زبان ساده‌ی دوچرخه است. در دوچرخه سعی می‌شود از پیچیده‌گویی‌ها و پرگویی‌ها پرهیز شود. مسئله‌ی دیگر این که همیشه سعی کرده‌ایم نگاهی زندگی‌اندیش به جهان داشته باشیم و از تلخی‌ها نکوییم و برای کودکان و نوجوانان که در آغاز راه زندگی‌اند، از رؤیاهای زیبای آینده بگوییم. همین مسئله سبب شده که خیلی از مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها به دوچرخه علاقه‌مند بشوند.



در هفته‌ی گذشته، بارها تبریک شما عزیزان را شنیدیم. خیلی از شما دوستان نوجوان، جلد و فیلم ویژه‌نامه‌ی ۱۹ سالگی دوچرخه را در فضای اینستاگرام منتشر کردید که بسیار سپاس گزاریم.

«میر حسین زرگرزاده» هم که از دوستان قدیمی دوچرخه است، شعری برای ما ارسال کرد که بخشی از آن را می‌خوانید:

بیا بشنو تو راز دل ز جانان
حقیقت گویمت از نای و از جان
ز شور عاشقی کز این حکایت
مرا افتد به دل مهری فراوان
که دارم خلوتی با هفته‌نامه
خدا می‌داند و این راز پنهان
انیس و همدم و عشقم به دنیا
به این شب‌های تارم ماه تابان

دنیا متعلق به شماست کودکان و نوجوانان محترم! بله، شما می‌توانید دنیا را تغییر دهید و شهرها را زیباتر کنید. پنج‌شنبه‌ی گذشته در شهر اصفهان، نخستین جشنواره‌ی شعر و داستان کودک و نوجوان شهروندی «شهر من» به کار خود پایان داد. اما این پایان ماجرا نیست و قرار است که هر سال این جشنواره برگزار شود. پس می‌توانید از امروز به فکر دوره‌ی بعدی باشید. نتایج جشنواره، سروده‌ها و داستان‌های شهری با این مضامین بود: یکی از سروده‌ها کار **علیرضا رجبعلی زاده کاشانی** از کاشان است: «من یک درخت بودم در کوچه باغ بالا چیزی که مانده از من یک خاطره‌ست حالا...»

غزل برهانی از اصفهان برای ترافیک سروده بود: «من اخم دارم، صورت‌تم خسته است کلی ترافیک است در شهرم پامی گذارد روی ترمز باز بابا میان بوق و دود و دم ظهر است، راه خانه نزدیک است اما چه گیری کرده ایم! این جا...»

حسین شادمهر از کرج از زیاده‌های کنار دریا گله داشت: «رفتم کنار دریا آن جا زیاده دیدم رفتم کنار جنگل آن جا نخاله دیدم در راه هم که بودیم در جاده و خیابان دیدم زیاده‌ها را هر گوشه‌ای فراوان...»

سیده فاطمه انجوی نژاد از شیراز در بخشی از داستانش نوشت: «تشنه‌اش بود، قلم تشنه‌ی

ثبت‌نام در دومین دور هی باشگاه کار آفرینان نوجوان به پیش!



عکس: محمود اعتمادی/دوچرخه

سر دبیر: فریبا خانی
تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، نفیسه مجیدی زاده (دماسنج)، سیدسروش طباطبایی پور (مدیر داخلی نشریه)، علی مولوی (شهرفرنگ و چرخ‌فلک)، پگاه شفتی (لوح‌نقره‌ای)، یاسمن رضائیان (خانه‌ی فیروزه‌ای)، حسین تولایی (شعر)، شادی خوشکار (داستان نوجوان)، حدیث لزرغلامی و نیلوفر نیک‌بنیاد



ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری ویژه‌ی نوجوانان سال نوزدهم، شماره‌ی ۹۷۸ پنج‌شنبه ۱۹ دی ۱۳۹۸ صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری مدیر مسئول: مهران کریمی



گزارشی از اولین جشنواره‌ی شعر و داستان کودک و نوجوان «شهر من» در اصفهان

من یک درخت بودم

زمینه‌ی اخلاق شهروندی و سلامت روان، ۲۵ اثر در زمینه‌ی حمل و نقل عمومی، ۵۲ اثر در زمینه‌ی پسماند و بازیافت، ۳۳ اثر در زمینه‌ی پارک‌ها و فضای سبز، ۱۶ اثر در زمینه‌ی آتش‌نشانی و خدمات ایمنی و ۱۹ اثر در زمینه‌ی مصرف بهینه‌ی انرژی به دبیرخانه‌ی جشنواره رسید.

تیم داوری جشنواره

در تیم داوری احمد اکبر پور، مسعود ناصری، غلامرضا بکتاش، بیوک ملکی، بهزاد دانشگر، احمدرضا خان احمد، عابد کریمی، نجمه تدین، زینب‌السادات فاطمی و سعید معتمدی داوری نخستین جشنواره‌ی شعر و داستان کودک و نوجوان شهروندی اصفهان «شهر من» را بر عهده داشتند.

برگزیده معرفی شد و تعدادی از ایده‌ها به مرحله‌ی کشوری جشنواره‌ی نوجوان و جوان خوارزمی راه یافت و برای ثبت اختراع هدایت شد. با اجرای دومین و سومین دوره‌ی جشنواره ایده‌های برتر در سال‌های ۹۶ و ۹۷، طی مذاکراتی با مدیر کل توسعه‌ی کارآفرینی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و مدیریت توسعه‌ی کارآفرینی و اشتغال اداره‌ی کل تعاون، کار و رفاه اجتماعی استان تهران، مقرر شد دانش‌آموزان برگزیده به عضویت «باشگاه کارآفرینان نوجوان» دربیایند.

ثبت‌نام این دوره از ۲۴ آذر آغاز شده و تا دوشنبه ۲۳ دی ادامه دارد. ظرفیت دوره ۸۰ نفر پسر و ۸۰ نفر دختر است.

برای اطلاعات بیش‌تر می‌توانید روزهای شنبه تا دوشنبه با شماره‌ی ۵۵۹۰۶۹۱۶ (پژوهش‌سرای دانش‌آموزی بصیرت) تماس بگیرید یا به نشانی stideas.ir مراجعه نمایید.

اجرا می‌شود. به گفته‌ی رشیدی در این دوره ۴۰۹ اثر از سوی ۱۷۳ نفر به جشنواره ارسال شد. طبق اعلام دبیرخانه‌ی جشنواره، از تعداد ۱۶۱ اثر در بخش شعر، ۲۷ اثر در بخش خردسال، ۱۷۹ اثر در بخش کودک و ۵۵ اثر در بخش نوجوان بوده است. هم‌چنین ۲۴۸ اثر نیز در بخش داستان به دبیرخانه‌ی جشنواره رسیده است.

در بخش شعر، ۲۵ اثر با موضوع اخلاق شهروندی و سلامت روان، ۲۵ اثر با موضوع حمل‌ونقل عمومی و هوای پاک، ۴۱ اثر با موضوع پسماند و بازیافت، ۶ اثر با موضوع پارک و فضای سبز، ۱۹ اثر با موضوع آتش‌نشانی و حوادث ایمنی و ۱۰ اثر با موضوع مصرف بهینه‌ی انرژی به دبیرخانه‌ی جشنواره ارسال شده است. در بخش داستان نیز ۱۱۳ اثر در

نوشتن بود، ولی نمی‌توانست آب بخورد. انگار داخل داستانم خشک سالی شده بود. می‌توانستم صدای داستان داخل کاغذ را بشنوم، همان جا بود داشت داد می‌زد که آن را از توی سطل آشغال بردارم ولی نمی‌خواستم... می‌خواستم یک داستان واقعی بنویسم؛ داستانی که خودم هم داخلش باشم روی تک‌تک خط‌هایش...»

«مرتضی رشیدی»، معاون اجتماعی و مشارکت‌های مردمی سازمان فرهنگی، اجتماعی و ورزشی شهرداری اصفهان در خصوص برگزاری این جشنواره گفت: «مخاطب این جشنواره، کودکان و نوجوانان هستند و این جشنواره با هدف ارائه‌ی مفاهیم اجتماعی در قالب‌های ادبی با رویکرد شهروندی، برنامه‌ریزی و

دانش‌آموزان علاقه‌مند به کارآفرینی می‌توانند در دومین دوره‌ی باشگاه کارآفرینان نوجوان ثبت‌نام کنند. از اهداف این باشگاه می‌توان به آشنایی با پژوهش، ایده‌پردازی و شیوه‌های حل‌خلاقانه‌ی مسائل، ارزش‌بخشیدن به دستاوردهای علمی دانش‌آموزان و تقویت توان‌ارائه‌ی مطالب و یافته‌ها در مجامع علمی اشاره کرد. پژوهش‌سرای دانش‌آموزی بصیرت این باشگاه را راه‌اندازی کرده و برنامه‌ها و کارگاه‌هایی برای پرورش توان ایده‌پردازی، مدیریت پروژه و ایجاد آمادگی کسب‌وکار در آینده برای نوجوانان برگزار می‌کند.

به گزارش سایت پژوهش‌سرای دانش‌آموزی بصیرت، پیشینه‌ی این باشگاه به اولین جشنواره‌ی ایده‌های برتر دانش‌آموزی در سال تحصیلی ۹۵-۹۴ برمی‌گردد که به ابتکار پژوهش‌سرای بصیرت ناحیه‌ی ۲ شهرری در سطح شهرستان‌های استان تهران با حضور حدود ۵۰۰ نفر از دانش‌آموزان متوسطه‌ی اول و دوم برگزار شد. ۱۵۰ ایده‌ی

همشهری

گروه ضمائم همشهری ناشر نشریات: دوچرخه، استان‌ها، محله نشانی: تهران، خیابان ولی عصر نرسیده به پارک‌وی، کوچه‌ی تورج شماره‌ی ۱۴، روزنامه‌ی همشهری (طبقه‌ی پنجم: دوچرخه) تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰

آلتیه: علی مولوی (مدیر هنری)، علیرضا صفری (صفحه‌آرا)، ابراهیم رستمی‌عزیزی (مسئول هماهنگی)، و باسپاس از بخش‌های مختلف روزنامه‌ی همشهری
صندوق پستی دوچرخه: ۵۴۴۶-۱۹۳۹۵
تلفن: ۲۳۰۲۳۱۰۰ / نامبر: ۲۳۰۲۳۵۹۱
پست الکترونیکی: docharkkeh@hamshahri.org
دوچرخه را آنلاین بخوانید: docharkkeh_weekly
www.hamshahrionline.ir/service/children

خانه فیروزهای



چه خوب که تغییر را آفریده‌ای...

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ
خداوند حال هیچ قومی را دگرگون نخواهد کرد تا زمانی که خود آن قوم، حالشان را تغییر دهند (و از نیکی به بدی شتابند).

بخشی از آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی رعد

هر صبح که از خواب بیدار می‌شوم صدای پرنده‌ها را از پشت پنجره‌های خانه می‌شنوم. امروز از خودم پرسیدم آیا آن‌ها از این روند همیشگی خسته نمی‌شوند؟ آیا این تکرار آن‌ها را کلافه نمی‌کند؟ نه، نمی‌تواند چنین باشد. آن‌ها چنان شاد و پر انرژی آواز می‌خوانند که محال است بتوان گفت از روند زندگی‌شان خسته و کلافه شده‌اند. از خودم می‌پرسم چه طور می‌شود از تکرار خسته نشوند؟ بعد می‌گویم لابد زندگی برایشان تکراری نیست. شاید حقیقتاً هیچ تکراری در کار نباشد و شاید این من هستم که هر روز زندگی آن‌ها را شبیه به هم می‌بینم. بله، باید همین طور باشد.

جهان در حال تغییر است و گاهی فکری زیر کانه به ذهن می‌رسد. همه‌ی آفرینش در حال تغییر است و انسان است که در مقابل تغییر سرسخت می‌ایستد.

می‌گویم هیچ موجودی به اندازه‌ی انسان از تغییر رو بر نمی‌گرداند. همه‌ی جهان از آن استقبال می‌کند. همین است که هر روز جهان با روز پیش از آن متفاوت است.

از خودم می‌پرسم چه طور باید به استقبال تغییر رفت؟ اصلاً چرا باید تغییر کرد و نباید در محدوده‌ی امن همیشگی ماند؟ فکر می‌کنم و فکر می‌کنم و

● یاسمن رضائیان

نهایت در خودش می‌گردد و تمام می‌شود. چه خوب است که تغییر را آفریده‌ای.

همیشه تازه است؛ اما رودی که به برکه می‌ریزد، اگر چه در سکوت و بی‌هیچ هیاهو به زندگیش ادامه می‌دهد، در

سرانجام به خودم می‌گویم تغییر فرصت می‌دهد که در خودمان نهوسیم. رودی که جاری است و به سمت دریا می‌دود

چه خوب است که هر روز نباید مثل روزهای پیش زندگی کرد. چه خوب است که می‌دانیم آینده هرگز مثل امروز نخواهد بود. چه خوب است که تغییر دست خودمان است. چه خوب که اجازه داده‌ای هر وقت خواستیم تغییری ایجاد کنیم تا از روزمرگی‌ها نجات پیدا کنیم. برای رو بهرو شدن با فرصت‌های تازه نیاز به تغییر کردن دارم. حس لمس تجربه‌های جدید آن چنان در دلم قوی است که ترس از برهم زدن روزمرگی‌ها از ذهنم بیرون می‌رود. هر صبح به پرنده‌هایی که پشت پنجره می‌آیند فکر می‌کنم و حالا سؤال تازه‌ای از خودم می‌کنم: آن‌ها چه طور می‌توانند تا این حد جسور باشند که هر روز به استقبال تغییر بروند؟

آن‌ها هر روز تکه‌ای تازه از آسمان را تجربه می‌کنند. به بام خانه‌ای دیگر سفر می‌کنند و وقتی خسته باشند از شهر کوچ می‌کنند. اصلاً شاید برای همین است که پرنده‌اند. شاید برای همین است که بال و پر دارند و پرواز می‌کنند. شاید این پرواز پاداش جسارت آن‌ها در تغییر دادن زندگی است. پاداش این که می‌دانند چه طور پرواز کنند و بروند و تازه‌ها را تجربه کنند. راستی خوش به حالشان! هر روز اتفاق‌های تازه‌ای در انتظارشان است. آن‌ها دل به آسمان زده‌اند و تغییر را بادل و جان پذیرفته‌اند. برای همین تو نیز بارها و بارها سرنوشت دیگری برایشان رقم می‌زنی.

من هم باید از این تغییر دنباله‌دار رها شوم. باید هر روز تکه‌ای تازه از دنیا را تجربه کنم. آن وقت است که تو پاداشی بزرگ به من خواهی داد. سرنوشت مرا طور تازه‌ای رقم خواهی زد؛ چون من در راه تغییر کردن قدم برداشتم.



حسشان می‌کنیم. تنهایی برای کسی که من از او حرف می‌زنم خیلی زود است. من نمی‌خواهم او به دام حسرت بیفتد. حسرت برای هیچ دلی خوب نیست؛ اما من دلم می‌خواهد او حتی نامش را هم نشنود.

هر وقت کسی از داشته‌هایش حرف می‌زند من نگران نداشته‌های او هستم. نگران وقت‌هایی که با گلایه به خدا بگوید: «چرا من؟» و خدا جوابش را بدهد اما او با بی‌قراری دلیل خدا را نشنود. دوست ندارم بی‌قراری، دل‌نازکش را سیاه کند. زندگی هر چه هم که نباشد،

قلب او نازک است، نازک‌تر از «چینی تنهایی سهراب». من که جرئت نمی‌کنم بی‌اجازه به آن دست بزنم. چون می‌ترسم گریه‌اش بگیرد و من بلد نباشم او را آرام کنم. او خیلی باران است. حتی بیش‌تر از تمام قطره‌هایی که تا به حال آن‌ها را گریسته‌ایم.

هر وقت کسی حرف تلخی می‌زند من مواظب خطوط روی صورت او هستم. دوست ندارم بر صورت صاف او رانده‌ام بماند. آخر می‌دانید، هر خطی که به خط‌های صورت آدم اضافه می‌شود نشانه‌ای از دردهای نگفتنی است. یعنی همان حالاتی که در تنهایی بیش‌تر

شد. من دوست دارم او با کلمه‌های خودش زندگی را زنده نگه دارد و دوست دارم بدانم حرف‌هایش برای من که مهربانی را می‌شناسم شنیدنی است. دوست دارم این‌ها را بدانم و بدانم که این‌ها را دوست دارم.

مهربانی همه چیز است. مهربانی یعنی لحظه‌هایی که او دوست دارد بنشیند و با کسی حرف بزند و کسی هم باشد که به او توجه کند. مهربانی یعنی صدا، درست همان لحظه‌ای که سکوت می‌خواهد بین قلب‌ها فاصله بیندازد.

به اندازه‌ی زنده بودن که هست. دوست ندارم خودش را برای چیزهایی که ندارد هلاک کند. داشته‌هایی که افتخار نیستند؛ اما خیلی‌ها خیال می‌کنند باید به آن‌ها تکیه کرد.

دوست ندارم کسی به او بی‌مهری کند اما دلم می‌خواهد این را هم بداند که مهربانی زمانی زیباست که بی‌چشم‌داشت باشد. او باید باور کند دنیا را باد هوا پر کرده و در این همه هیچی،

* «به سراغ من اگر می‌آیید، نرم و آهسته بیایید، میادا که ترک بردارد، چینی نازک تنهایی من» از سهراب سپهری





شما می‌دانید چرا به روزهای امتحان می‌گویند فصل امتحانات! من که فکر می‌کنم چون این دو، سه هفته، اندازه‌ی سه ماه طول می‌کشد؛ سه ماه که چه عرض کنم، شاید ۱۰ سال طول بکشد. مخصوصاً برای ما استرسی‌ها! برای ما که دلواپسی و نبود آرامش، باعث می‌شود توانایی خودمان را از دست بدهیم و خیلی زود هر چه را که خواندیم، فراموش کنیم. اما راه‌هایی برای گذر از این لحظه‌های پراز دلواپسی هست. باور کنید، اصلاً هم راه‌های سختی نیست.

۱. در جدول برنامه‌ریزی درسی‌تان، زمانی کافی برای مرور کردن درس‌ها قرار دهید؛ چون بسیاری از معلم‌ها معتقدند مرور درس‌ها در زمان امتحان بسیار مهم است؛ حتی مهم‌تر از وقتی که برای اولین بار، درسی را می‌خوانید.
۲. بهتر است به جای این که درس بخوانید، روی درک و فهم مفاهیم تمرکز کنید. فقط حفظ نکنید. وقتی حفظ کردن را شروع کنید که واقعاً راه دیگری برای یادگیری ندارید.
۳. فانتزی جالب این که می‌توانید به لحظه‌های بعد از امتحان فکر کنید! شادی آن زمانی را در ذهنتان تصور کنید که دیگر دوره‌ی استرس به پایان رسیده. راه خوبی است، امتحان کنید.

۴. مدام به خودتان یادآوری کنید که تلاش سخت شما هدر نخواهد رفت. مثل حافظ که می‌گوید: «رسید مژده که

غلبه بر لحظه‌های دلواپسی!

● ترجمه‌ی الهه بخشی استوار

هندسی، نمودار، جدول و شکل استفاده کنید. این روش کمک می‌کند که در لحظه‌های پایانی، به سادگی و به سرعت، مطالب خوانده‌شده را بارها مرور کنید.
۱۱. از خودتان امتحان بگیرید! برای خودتان، نمونه‌ای از سؤال‌های امتحان روز بعد را فراهم کنید. اگر سؤال‌های تمرینی آنلاین هم در دسترس‌تان هست از آن‌ها استفاده کنید. می‌توانید از کتاب‌های کمک‌آموزشی هم برای حل نمونه‌سؤال‌های امتحانی کمک بگیرید. بسیاری از سؤال‌های امتحانی شبیه به هم هستند.
۱۲. در روز امتحان شاد باشید، مثبت فکر کنید و خونسردی خود را از دست ندهید.

۸. دست کم روزهای امتحان غذای سالم بخورید؛ چون هضم و عملکرد غذاهای سالم در بدن، بسیار آسان‌تر و مفیدتر از غذاهای ناسالم است؛ مثلاً در حالی که قند ممکن است یک منبع سریع برای افزایش انرژی باشد، پایین آمدن قند هم در بدن، بسیار سریع اتفاق می‌افتد و باعث آزار جسمی و روحی‌تان می‌شود.
۹. ورزش کنید؛ نرمش‌های فیزیکی مثل دویدن و پریدن به مدت ۱۵ تا ۲۰ دقیقه در هر روز، باعث می‌شود که از استرس رها شوید.
۱۰. وقتی شب امتحان، از مطالب درسی خوانده‌شده، یادداشت برداری می‌کنید، هر چه قدر می‌توانید از اشکال

ایام غم نخواهد ماند!»
۵. اگر از سؤال‌های سخت می‌ترسید بهتر است بدانید معمولاً سؤال‌های سخت طوری طراحی می‌شوند که بچه‌هایی که به درس مسلط‌اند، بتوانند به آن‌ها پاسخ صحیح بدهند.
۶. یک یار مطالعه، برای خودتان پیدا کنید؛ مثلاً یک هم‌کلاسی که در درس‌هایی که شما مشکل دارید مهارت بیشتری داشته باشد تا بتوانید به کمک او، رفع اشکال و نمونه‌سؤال‌های امتحانی را بررسی کنید.
۷. خوب و زود بخوابید... اگر کم‌تر از شش ساعت بخوابید به خاطر سپردن حجم زیادی از درس و درک مفاهیم، راهی پراسترس و پردغدغه خواهد بود.



افکنده، بلکه تا حدود نیمی از کره‌ی زمین را نیز در بر گرفته است. کماکان تلاش‌ها برای اطفای حریق ادامه دارد.
اهالی استرالیا که در نزدیکی این مناطق زندگی می‌کنند مدام با بوی آتش و دود مواجه هستند. تصویرهای دل‌خراش حیوانات سوخته، همه‌ی جهان را متأثر کرده است.

جنگل و آتش هستند. گفته شده است که حدود ۱۶ میلیون هکتار از جنگل‌های استرالیا سوخته و حدود نیم میلیارد از انواع جانوران شامل کوالاها، کانگروها و... قربانی آتش شده‌اند.
به‌نظر می‌رسد دود ناشی از آتش‌سوزی‌ها نه تنها بر روی شهرهای کوچک و بزرگ استرالیا سایه

کابوس آتش در استرالیا

● آرش خانی (خبرنگار هفته‌نامه‌ی دو چرخه، استرالیا)

خیلی زودتر از حد معمول خود، یعنی ماه سپتامبر، آغاز شد. همین باعث گرم‌تر شدن هوا و گسترش آتش‌سوزی‌ها شد. این آتش‌سوزی‌ها در نقاط مختلف، ماه‌هاست که ادامه دارد و این امر باعث شد که نخست‌وزیر استرالیا سفر خود در تعطیلات سال نوی ۲۰۲۰ را نیمه‌کاره رها کند و برای مدیریت بحران به استرالیا بازگردد.

متأسفانه دامنه‌ی آتش‌سوزی‌ها تا ایالت‌های دیگر هم گسترش پیدا کرده و هم‌چنان آتش‌نشانان، ارتش و مردم داوطلب در حال کمک به مهار آتش، خالی کردن مناطق مسکونی و نجات حیوانات گیر افتاده در

همان‌طور که می‌دانید در استرالیا همه‌چیز برعکس است. از آن‌جا که استرالیا در نیم‌کره‌ی جنوبی واقع شده است، فصل‌ها با نیم‌کره‌ی شمالی متفاوت است. مثلاً وقتی در ایران بهار است، استرالیا فصل پاییز را تجربه می‌کند. به همین ترتیب زمستان در ایران مترادف است با تابستان در استرالیا.

از طرفی استرالیا به ایالت‌های متفاوت تقسیم شده است. ایالت شرقی کوینزلند است که شهر بریزبن در آن واقع شده و ایالتی که در جنوب شرقی قرار دارد نیو ساوت‌ولز است و شهر سیدنی در آن است. متأسفانه در سال میلادی ۲۰۱۹ میلادی به‌علت خشک‌سالی و کم‌بودن بارش‌ها در فصل بهار و تابستان که این‌روزهاست، این دو ایالت دچار آتش‌سوزی‌های پراکنده شدند. این اتفاق این بار



ساده، اما خوش مزه

آن اضافه و وقتی سس به غلظت مناسب رسیده، غذا را سرو می‌کنند. بیف استراگانوف را می‌توان با پوره‌ی سیب زمینی، سیب زمینی سرخ کرده، سبزیجات یا همراه برنج، پاستا و نودل سرو کرد.

در سن پترزبورگ غذاهای روسی بسیاری پخته و سرو می‌شود که بی‌شک معروف‌ترینشان «بیف‌استروگانوف» است. گفته می‌شود نخستین بار سرآشپزی فرانسوی که برای خانواده‌ای اشرافی در سن پترزبورگ کار می‌کرده، غذایی را با گوشت و خامه ابداع کرد که آن را به خاطر نام کارفرمایش «کنت پاول الکساندروویچ استروگانوف»، بیف‌استروگانوف نامید.

این غذا به خاطر تهیه‌ی ساده و طعم خوش مزه، در سراسر دنیا محبوبیت دارد. برای تهیه‌ی این غذا برش‌های گوشت را با کره، پیاز و سیر تفت می‌دهند تا برشته شود. بعد کمی به آن آب اضافه می‌کنند و می‌گذارند یک ساعت بپزد تا گوشت کاملاً نرم شود. در یک ربع آخر، یک فنجان آب گوشت را با آرد، ترکیب و به مواد اضافه می‌کنند. در پنج دقیقه‌ی آخر نیز قارچ خردشده، خامه، نمک و فلفل سیاه به



آرامگاه «فتودور داستایوفسکی»

آرامگاه غول‌ها

از پنجره‌ی هتل، در فاصله‌ای نه چندان دور در انتهای خیابان پراسپکت نوسکی، صومعه‌ای دیده می‌شود. این صومعه به نام «الکساندر نوسکی» سردار قرن سیزدهم و فاتح جنگ با سوئد است و از قدیمی‌ترین ساختمان‌های سن پترزبورگ به شمار می‌رود. در دو طرف محوطه‌ی ورودی صومعه که نام دیگر آن «لاورا» است، دو گورستان قرار دارد. گورستانی با فضایی اسرارآمیز؛ باغ‌های کوچکی که در لابه‌لای درختان سنگ‌های یادبودها و سنگ‌های مزار کوچک و بزرگ است با مجسمه‌هایی که برخی از آن‌ها چهره‌ی صاحب آن را نشان می‌دهد؛ در برخی هم فرشته‌هایی هستند که گویا محافظ‌های ارواح در گذشتگان‌اند. همراه بلیت، برگه‌ای داده می‌شود که نقشه، نام و محل دفن درگذشتگان را مشخص کرده است. این جا آرامستان شخصیت‌های بزرگی روسی است. از میان چندصد شخصیتی که در آن آرام گرفته بودند، چندتایی آن قدر بزرگ و تأثیرگذار بودند که تقریباً تمام گردشگران آن‌ها را می‌شناختند؛ «فتودور داستایوفسکی» از غول‌های ادبیات جهان، خالق رمان‌هایی مثل «جنایات و مکافات» و «برادران کارامازوف»؛ «پیوتر ایلیچ چایکوفسکی»، غول آهنگ‌سازی جهان و خالق «دریاچه‌ی قو»؛ «نیکولای ریمسکی کورساکوف» خالق سوئیت سمفونی «شهرزاد»؛ «ایوان شیشکین»، نقاش ناتورالیست مشهور روسیه و...



خیابان پراسپکت نوسکی

سفر به سن پترزبورگ

ونیز + فلورانس = سن پترزبورگ

ادامه از صفحه ۱

خیابان پراسپکت نوسکی، آثار بسیاری را در خود جای داده است؛ موزه‌ی آرمیتاژ، میدان قصر، کلیسای کازان، میدان قیام، ایستگاه تاریخی راه آهن و... که همگی در فهرست میراث جهانی یونسکو ثبت شده‌اند. هم چنین مکان‌های تاریخی دیگری مانند کلیسای اسحاق (سنت‌ایزاک)، بزرگ‌ترین کلیسای ارتدوکس روسیه، کلیسای خون مقدس، مجسمه‌ی پتر کبیر، کلیسا و قلعه‌ی پتروپاول و... در نزدیکی این خیابان قرار گرفته‌اند. فروشگاه‌ها و رستوران‌های بسیاری نیز در این خیابان قرار گرفته‌اند که آن را در تمام شبانه‌روز بیدار و جریان فعال زندگی را جاری می‌سازد.

این شهر به خاطر موقعیت جغرافیایی و معماری خاصش، لقب‌های بسیاری به خود گرفته است؛ خود روس‌ها به این شهر به خاطر دسترسی‌اش به آب‌های آزاد، «پنجره‌ای به اروپا» می‌گویند. «ونیز شمالی» نیز لقب دیگر آن است که به خاطر معماری و کانال‌های آب رودخانه نوا در سطح شهر انتخاب شده است. هم چنین قرار گرفتن سن پترزبورگ در شرق خلیج فنلاند و در منتهی‌الیه شمال غرب روسیه، باعث شده تابستان‌ها آن قدر طولانی شود که تابش خورشید نگذارد شهر تاریک شود و در طول روز، هوا روشن یا به حالت گرگ‌ومیش است و به همین خاطر آن را شهر «شب‌های سفید» نیز می‌نامند. «موزه‌ی روباز» و «شهر جزیره‌ها» نیز دیگر لقب‌های این شهر است. بد نیست بدانید «سردار آزمون» فوتبالیست ملی‌پوش کشورمان هم در حال حاضر یکی از محبوب‌ترین بازیکنان تیم «زنیت سن پترزبورگ» است.

موش و گربه

داوینچی» و «رافائل» از ایتالیا خریداری شد. به تدریج با قرار گرفتن مجموعه‌ی عتیقه‌جات دره‌ی «پازیریک»، گنج «تروا» و دیگر مقبره‌های باستانی در جنوب روسیه، این مجموعه غنی‌تر شد و امروزه این موزه مجموعه‌ای است شامل حدود سه میلیون از شاهکارهای هنری جهان با قدمتی برابر با عصر حجر تا به امروز.

در طبقه‌ی سوم این موزه می‌توان از آثار ایرانی شامل سالن هنر صنعت نقره‌ی ساسانی، سالن هنرهای فلزی ایران، سالن مینیاتورهای ایرانی، سالن سرامیک و کاشی ایرانی و سالن نقاشی‌های قاجاری بازدید کرد. فرش «پازیریک» که از قدیمی‌ترین فرش‌های جهان است نیز در آرمیتاژ قرار دارد. این فرش که قدمت آن به ۲۵۰۰ سال قبل می‌رسد در سال ۱۳۲۸ خورشیدی در محلی به نام پازیریک در مغولستان کشف شد. مطالعه‌های روی این فرش از جمله شباهت نقش‌های آن با طرح‌های تخت جمشید، چهره و کلاه ایرانی سوارکاران روی فرش، گوزن‌های زردخال که بومی ایران بوده‌اند و... همگی نشان‌دهنده‌ی قدمت قالی‌بافی در ایران است.

بی‌شک نگین سن پترزبورگ، موزه‌ی «آرمیتاژ» است. آرمیتاژ یا «هرمیتاژ» به فرانسوی یعنی جای خلوت و دنج. این کاخ در ابتدا به‌عنوان قصر زمستانی امپراتوران روسی استفاده می‌شد. جمع‌آوری یکی از بزرگ‌ترین مجموعه‌های متنوع آثار هنری جهان از زمان سلطنت «کاترین کبیر» در سال ۱۷۶۴ میلادی با خرید حدود ۲۲۰ نقاشی شروع شد. او آن‌ها را در نگارخانه‌ی شخصی خود قرار داد و آن را «گوشه‌ی عزلت من» نامید. کاترین نمایندگان را به اروپا فرستاد تا مجموعه‌های هنری را یافته و خریداری کنند. علاقه به جمع‌آوری عتیقه و جواهر به این اشتیاق افزوده شد و مجموعه‌ی ارزشمندی در آن جا گرد آمد. البته تنها تعداد معدودی از افراد اجازه‌ی ورود به نگارخانه و تماشای این آثار هنری را پیدا می‌کردند. تا جایی که در یکی از یادداشت‌های کاترین آمده است: «تنها موش‌ها و من می‌توانیم این زیبایی‌ها را تحسین کنیم». بعدها طی حکمی تعداد ۸۰ تا ۱۰۰ گربه در محوطه‌ی کاخ راه شدند که کارشان نگاهداری از آثار در برابر گزند موش‌ها بود! این سنت در زمان امپراتورهای بعدی نیز انجام شد و آثاری از «لئوناردو



بارتو گران است

● شاهین رهنما

سرد است هوا، سرد، ولی این جگر من
می‌سوزد و آتش زده بر بال و پر من

برف آمده، کولاک شده در دل تنگم
سرما‌ی غریبی ست، نجایی پسر من!

یک شهر همه خواب و تو بیدار در آن کوه
بیدار کسی نیست، کسی، دور و بر من

صدبار اگر بار مرا برده‌ای، این بار
بار تو گران است، گران، بر کمر من

ای کاش به جای خیر یخ‌زدن تو
در حافظه‌ی شهر بیچند خبر من

سرد است هوا، سرد، زمین سرد، زمان سرد
آسوده بخوابی پسر کولبر من!

پنج شاعر شعر نوجوان

برای نوجوانی یخ‌بسته‌ی کولبران چنین سرودند...

لحظه‌های ساده‌ی سرودنم درد می‌کند*

عکس‌ها: آساندرو چیتکه، عکاس ایتالیایی

فرهاد، برادر گرد من!

● عباسعلی سپاهی یونسی

فرهادجان، برادر گرد من

ای برف و یخ، لباس زمستان

ها پس کجاست شادی و لبخندت؟

ها پس کجاست ماندن آسانت؟

اصلاً چرا برای دو لقمه نان

راهی کوه‌های خطر گشتی؟

فرهادجان برادر کرد من

دیر آمدی و یخ‌زده برگشتی!

تو اولین نبودی و می‌دانم

بعد از تو هم حکایت رفتن هست

اما چه کار می‌شود آیا کرد؟

باید مسیر کوه و کمر را بست؟

فرهادجان، برادر کرد من

حالم بد است و اشکم و غمگینم

یخ می‌زند تمام دل و دستم

دست تو را که یخ‌زده می‌بینم

قناری

● پروانه شیرازی (لعیا)

درون سوز و برف و باد یخ زد

بدون ناله و فریاد یخ زد

نه در بند قفس ماند و نه دانه

قناری، کوچک و آزاد، یخ زد



در شانه‌ی من

● محمدرضا رستم‌پور

در سینه‌ام آواز پری پنهان است

خاکستر من، شعله‌وری پنهان است

ویران شده‌ام ولی سرِ پا هستم

در شانه‌ی من کوله‌بری پنهان است

آزاد

میرزای بزرگ جنگل‌های دیروز!

که در کوه‌های برفی تالش از پادر آمدی

صدسال بعد از تو

ما هنوز دل تنگیم

هنوز دردهایمان را باید به کوه بگوییم

هنوز در جنگیم

یک شب

در همین حوالی

در کوه‌های برفی مریوان

آزاد، اسیر کولاک و سرما شد

تو به خاطر وطن به کوه زدی

او به خاطر نان

و این هر دو

داستان ناتمام زخمی ست

که هر بار

هزار هزار بار

سر باز می‌کند

فرهاد

● شعرها: حسین تولائی

در دناک‌ترین حرف‌ها

در گلو گیر می‌کنند

عاشقانه‌ترین نشان

در چشم

حرف‌هایی هم هستند

که در مشت گیر می‌کنند؛

عاشقانه‌های دردناک

حرف‌های گلوگیر

با بغض شنیده می‌شوند

حرف‌های چشم‌گیر

با اشک

اما

کسی آیا

تاب شنیدن آن حرف‌ها را داشت؟

اگر

مشت یخ‌بسته‌ی فرهاد باز می‌شد



* تیتر صفحه، سطری از شعر
«درد، نام دیگر من است»
اثر زنده‌یاد «قیصر امین‌پور»



دنیای جوانی

دوچرخه جان، یک سال دیگر بزرگ شدی. رکابزدنت را به دنیای جوانی تبریک می‌گویم رفیق جان. بدان هر جا و در هر زمانی در خاطر هستی. تولدت مبارک دوچرخه جانم. همراه ابدی تو

آسنات موسایی
۱۹ساله از کرج

شیرینی پنجشنبه

چای با شکر شیرین می‌شود و لبخند با شکر خند. پنجشنبه شده و باز هم پنجشنبه‌ی ما با دوچرخه شیرین می‌شود.

کوش عباسی
۱۲ساله از ایلام

دوست نوجوان ۵ ساله

دوست کاغذی عزیزم، امسال آخرین سالی است که به‌عنوان یک نوجوان تولدت را تبریک می‌گویم و به تو حسودی‌ام می‌شود که همیشه نوجوان می‌مانی. امیدوارم ۴۰، ۵۰ساله شوی، آن وقت من یک دوست نوجوان ۵۰ساله دارم!

لیلا قرمز چشمه
۱۷ساله از تهران

آلارم پنجشنبه‌ها

دوچرخه‌ی عزیز، نمی‌دانم زمانی که دیگر نوجوان نباشم و فرصت خواندن هفته‌نامه را نداشته باشم چه‌طور می‌توانم با آلارم ذهنم کنار بیایم که پنجشنبه‌ها دکه‌ی روزنامه‌فروشی را یادآوری می‌کند!

تولد ۱۹سالگی‌ات مبارک، عادت خوب من فاطمه حبیب‌نژاد
۱۷ساله از تهران

جوهر ذهن

چه تناقض بزرگی است، وقتی نمی‌فهمی گذر زمان چه وصفی دارد. به اندیشه‌ات وسعت می‌دهد و حوصله‌ات را کوتاه می‌کند. اما تو مرزهای این تناقض را می‌شکنی و قلمی را که وسعت اندیشیدن را با بی‌حوصلگی می‌پرچاند، از نوشتن محروم می‌کنی و در شگفتی ذهن جوهر حوصله می‌ریزی.

تولد مبارک جوهر ذهن نرگس خورشیدی
۱۷ساله از خرم‌آباد



عکس: آرش زیاری، ۱۴ساله از تهران

یک تبریک ته‌دیگ شده!

امروز و در همین جایگاه گران قدر، به مقدساتم سوگند یاد می‌کنم که نه بی‌معرفتم، نه تو از یادم رفته‌ای که تولدت را دیر تبریک می‌گویم. باور کن که تمامی مشکلات زیر سر حافظه‌ی جفاکارم است که گاهی باعث می‌شود روز پدر، روز مادر، روز تولدشان و روز تولد خواهرم و... را هم فراموش کنم و بگذارم یک ماه بعد و یک‌هویی تبریک بگویم.

همیشه مطمئن بودم که این فراموش کاری، جایی مصیبتی می‌شود که در آسمان مانند عقابی تیزبال چرخ می‌زند و بر سرم فرود می‌آید، ولی اگر تو مرا ببخشی و این تبریک ته‌دیگ شده و به‌درنخور را بپذیری، با مشارکت یک‌دیگر این عقاب فاجعه را می‌فرستیم دنبال نخودسیاه تا در جا و زمان دیگری به‌خاطر خیانت کاری حافظه بر سرم پر بگشاید.

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است
به آب و رنگ و خال و خط، چه حاجت روی زیبارا

تولد مبارک رفیق همیشگی
سیدمحمدصادق کاشفی مفرد، ۱۸ساله از کرج



تصویرگری:
ناهید سلیمیان

دوست صمیمی من

تقدیر، سرنوشت یا هر چیز دیگری تو را سر راهم قرار داد. آن روز آفتابی، وقتی پدر تو را برایم آورد، در زندگی‌ام متولد شدی و من به آینده‌ام افتخار کردم، به خودم، به تو و به خبرنگارهایت. به آینده‌ای روشن فکر می‌کردم، آینده‌ای که دوستان صمیمی هم شویم. طولی نکشید که دوست شدیم، ولی نه دوست صمیمی و من از برآورده‌نشدن آرزوهایم آزرده‌خاطر بودم. تو به من امید بخشیدی. به من قول دادی اگر در برابر شکست دوباره بلند شوم و به سمت آرزوهایم محکم قدم بردارم و شکست را پشت سر بگذارم، پیروز می‌شوم. تولد ۱۹سالگی‌ات مبارک دوست صمیمی من، دوست هم‌راهم. خیلی خوشحالم که با تو آشنا شدم و برای تمام خوبی‌هایی که به من کردی ممنونم. برایمان بمان تا ابد تا برایت تبریک تولد بنویسم.

دوست همیشگی‌ات
زهرآهنگران، ۱۶ساله از تهران

بهار تو

دوچرخه مرا به چای دعوت می‌کند!

نوشتن، پس از خواندن، همیشه برایم جذاب‌ترین کاری بوده که یک انسان می‌تواند در زندگی‌اش انجام دهد... و خوب به خاطر دارم چه قدر حضورت برایم، که تازه گام‌های اول نوشتنم را برمی‌داشتی، یاری رسان و امیدبخش بود. از همان اولین باری که دستم در دست‌های کاغذی‌ات قرار گرفت، در چشم‌هایت یک دنیا معنا و انگیزه و دوستی بود، چشم‌هایی که قرار بود گام‌هایم را در مسیرم محکم‌تر کند. دوچرخه برای من حس فراتر از چیزی است که می‌توان از یک هفته‌نامه انتظار داشت، حسی ماورای واژه‌ها و شعرها. دوچرخه برای من شبیه کسی است که گاه‌گاه مرا از میان کتاب‌ها و اضطراب کارهایم بیرون می‌آورد و به نوشیدن چای دعوت می‌کند، از فراداها جدا می‌کند و به تماشای امروز می‌رساند. دوچرخه دوستی است که می‌توان ساعت‌ها بی‌دغدغه با او گرم صحبت شد. امیدوارم در آینده برایت خبرنگار بهتری باشم و بیش‌تر بنویسم.

سبز و مانا باشی و همیشه رکاب بزنی، دوچرخه جان مهسا حیدری، ۱۷ساله از فریدون‌شهر

تو در زمستان متولد شدی در هیاهوی باد در میان آدم‌برفی‌های بی‌جان اما بخشنده بودی و بهار به نوجوانی بخشیدی و به تمام درختان و شاخه‌های تهی از برگ مهربانی هدیه کردی دوست بخشنده‌ی من تولدت مبارک!

مریم خالقی هرسینی
۱۸ساله از تهران

نامت یادمان می‌ماند

عدد سنمان بزرگ‌تر می‌شود و عدد دغدغه‌هایمان نجومی. گاهی فکر می‌کنم چه قدر تغییر کرده‌ام، ولی تو همانی؛ نام‌ها یادت می‌ماند، حال بدمان را در کف می‌کنی و در دل خودت، بین صفحه‌هایی که کم شده، جایمان می‌دهی. صفحه‌ها آرشیبو می‌شوند تا سال‌ها بعد، خیلی اتفاقی، وقتی از روزهای خوش گذشته صحبت می‌شود، یادمان بیفتد به تو. اتاقتان را به هم بریزیم و چند برگه دوچرخه پیدا کنیم. فلان شماره‌ای باشد که اولین بار شعرمان چاپ شده یا روزی که خبرنگار افتخاری شدیم. کیفر شویم و دوباره از نو ۱۳ساله شویم. تو یادت می‌ماند. حال خوبمان را مکتوب می‌کنی و عین سند منگوله‌دار به دستمان می‌دهی.

دوچرخه بودی، دوچرخه هستی، دوچرخه خواهی ماند. تو دوست خیلی‌از ما نوجوان‌ها هستی. دوست‌ها همیشه کنار دوستانشان می‌مانند. هر جا که خیالمان پرکشید، تو رکاب زدی و همراهمان شدی.

این بار ما باید نامت را یادمان بماند و ۱۵دی را. روز خاصی هم هست. کم‌کم زمستان می‌شکند و بعد از آن خورشید گرم‌تر می‌تابد و بهار نزدیک‌تر می‌شود. خیلی الهام‌بخش است و جان می‌دهد برای متولدشدن یک هفته‌نامه‌ی نوجوان.

دوست گرفتار تو
وجیه جوادی، ۱۸ساله از نجف‌آباد



عکس: صبا عبدالقادر مغرور، ۱۶ساله از تهران



نقشه‌ی خلیج فارس، نسخه‌ی خطی، ترجمه‌ی «مسالك الممالک»، تألیف «ابواسحاق ابراهیم استخری»، سال ۷۲۶ هجری قمری

طرح و نقاشی کشتی در نسخه‌ی خطی «فرح‌نامه» نوشته‌ی «ابوبکر ابن ابوسعید جمالی» معروف به «بیزدی»، سال ۵۸۰ هجری قمری

در یکی از طبقات موزه‌ی ملی ایران، دری هست که وقتی از آن عبور می‌کنید مانند تونل زمان به سفری دریایی و دور و دراز می‌روید. سفری که هم‌مارا به ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد و یا اواخر سلسله‌ی قاجار و هم‌اویل دوره‌ی پهلوی می‌برد!

نمایشگاه «انسان و دریا» با موضوع مروری بر هزاران سال ارتباط انسان و دریا، از ۲۵ آذر آغاز شده و برگزاری آن تا ۲۵ بهمن در موزه‌ی ملی ایران ادامه دارد. در این نمایشگاه می‌توانید تکه‌ی کوچکی از تمدن چندین هزارساله‌ی ایران را ببینید.

بنابر گفته‌ی «جبرئیل نوکنده»، مدیر موزه‌ی ملی ایران، یافته‌های باستان‌شناسی نشان می‌دهد ایرانیان در گذشته‌های دور، از منابع دریا برای تأمین مایحتاج خود استفاده می‌کردند. نمونه‌ی ماکت قایق سفالی شوش، توان بالای مردمان این سرزمین در کنترل، بهره‌برداری و استفاده‌ی هوشمندانه از دریا در ۶۲۰۰ سال پیش را روایت می‌کند و در دوره‌ی امپراتوری هخامنشی و حفر کانال سوئز، تسخیر دریا توسط ایرانیان به اوج خود می‌رسد.

در این نمایشگاه، ابزارآلاتی وجود دارد که گواه این گفته‌هاست؛ مثل مهره‌های صدفی غاریافته‌ی لرستان در دوره‌ی پارینه‌سنگی یا مهر گلی از خزانه‌ی تخت جمشید در فارس که برای ۴۶۰ تا ۴۹۲ سال پیش از میلاد است.

در مقاله‌ای با عنوان «تجارت دریایی ایران و هند در دوره‌ی باستان» آمده است: «بازرگانان خلیج فارس در هند با فروش کالاهای خود، انواع کالاهای دیگر را می‌خریدند. لباس‌های حریر، استبرق، قرنفل (میخک)، دارچین، فلغل، زعفران، هل، کتیرا، صدف، عاج، مروارید، مرجان، عطر، روغن ماهی و محصولات دریایی. بازرگانان هندی نیز کالاهای خود را از طریق دریای عمان به یمن و حضر موت می‌بردند و تجارت یمنی آن را به حبشه،



گشتی در نمایشگاه «انسان و دریا» در موزه‌ی ملی ایران

هزاران سفر به دریاها

● ظاهره نمرودی

مربوط به دریانوردان به نمایش درآمده است. اگر می‌خواهید این سفر را خودتان تجربه کنید، بین ساعت ۹ صبح تا ۱۷ در موزه‌ی ملی ایران (ابتدای خیابان سی تیر) باشید.

شیخ صفی‌الدین اردبیلی و بخشی از مجموعه‌ی امیرآباد لاهیجان (محموله‌ی کشتی) هم هستند که در اواخر دوره‌ی قاجار و اوایل پهلوی بوده است. به هرحال در این موزه، ۱۶۰ اثر تاریخی

وجود دارند که نشان‌دهنده‌ی وجود بازرگانان و تجاراند؛ مانند سکه‌های سیمین در شوش خوزستان از زمان هخامنشیان، سکه‌ی زریندر سیراف بوشهر از کنستانتین دوم دوره‌ی بیزانس، سکه‌ی سیمین در بندر ماهشهر خوزستان در دوره‌ی ساسانی و سکه‌ی سیمین دوره‌ی الیمایی از ۱۴۷ سال پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی. هم‌چنین ظرف‌هایی از مجموعه‌ی

مصر، فنیقیه، فلسطین و مغرب منتقل می‌کردند.» در میان گنجینه‌های مانده از آن دوران، علاوه بر وسایل مورد استفاده‌ی مردمان این سرزمین‌ها مانند قاشق صدفی ساسانیان در شوش یا ظرف سنگی، وسه‌جوش مفرغی و پیه‌سوز از سنگ گچ که همگی در سیراف بوشهر کشف شده‌اند و برای سده‌های اولیه‌ی اسلام هستند، ابزارها و ظرف‌هایی هم



سکه‌ی مسین با خط چینی، بندر سیراف، بوشهر



ظرف برنزی با نقش برجسته‌ی ماهی، شهر سوخته، سیستان و بلوچستان، ۱۸۰۰ تا ۲۵۰۰ پیش از میلاد

نسخه‌ی خطی، ترجمه‌ی فارسی «عجایب‌المخلوقات» اثر زکریای قزوینی، سال ۹۲۲ هجری قمری



اثر امیرحسین بهشتی و طهیرالدین آق‌خانی



«کلان» یا قایق چوبی

عکاسی از نمایشگاه: محمود اعتمادی / بوچه‌خه